

حَنْظَلَةُ بن ربيع كاتِب

از قبیله تمیم و خاندان اُسَید بن عمرو بن تمیم است. محمد بن عمر واقدی می گوید: او یک بار برای پیامبر (ص) نامه‌یی را نوشت و بدین سبب کاتب نامیده شد و نوشتن میان عرب اندک بوده است.

برادرش، ریا ح بن ربيع

از پیامبر (ص) روایت کرده است.

معقل بن سنان اشجعی

در جنگ حره به ماه ذیحجه سال شصت و سه اعدام شد.

عدی بن عمیره کندی

او ساکن کوفه شده و از پیامبر (ص) روایت می کرده است و قیس بن ابی حازم از او روایت کرده است. او پدر عدی بن عدی بن عمیره است که دوست و همنشین عمر بن عبدالعزیز بوده است.

مرداس بن مالک اَسلمی

قیس بن ابی حازم از او روایت کرده است.

عبدالرحمان بن حَسنة جُهَنی

عبدالله ابومغیره

محمد بن سعد گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابی اسحاق از مغیره پسر عبدالله - که کنیه او به نام همین پسرش بوده است - از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * کنار مردی رسیدم که برای مردم حدیث می گفت. او برای من نشانی های پیامبر (ص) را که هنوز ایشان را ندیده بودم بیان کرد. آن گاه به راه افتادم و در عرفات میان راه ایستادم گروه های شترسوار از کنار من می گذشتند. در این هنگام گروهی که شمار سوارانش بسیار بود کنار من رسیدند نگریستم و با نشانی هایی که داشتم پیامبر (ص) را شناختم که میان آنان بود. چون آن گروه به من نزدیک شدند مردی از آنان بر من بانگ زد که از جلو راه سواران و مسافران کنار برو. پیامبر (ص) فرمود: «این مرد را آزاد بگذارید که کار و نیاز خود را انجام دهد». عبدالله می گوید پیش رفتم و لگام ناقه پیامبر (ص) را در دست گرفتم و گفتم: «مرا از کاری خبر ده که به بهشتم درآورد و از آتش دورم سازد». فرمود: و تو را به انجام آن سفارش کنم! گفتم: آری. فرمود: «درست بیندیش، خدا را پرستش کن و هیچ چیز را با او انباز مگردان، و نماز را برپا دار و زکات را پرداز و رمضان را روزه بگیر و حج بگزار و نسبت به مردم همان را انجام بده که خوش داری با تو انجام دهند و آنچه را خود خوش نمی داری برای مردم ناخوش بدار، و اینک لگام شتر را رها کن».

ابوشهم

گوید علاء بن عبدالجبار عطار، از یزید بن عطاء، از بیان، از قیس بن ابی حازم، از خود ابوشهم که مردی فرومایه و شوخ بود ما را خبر داد که می گفته است * در مدینه کنیزکی از کنار او گذشته و ابوشهم دست به کپل او زده است. ابوشهم گفته است فردای آن روز به حضور پیامبر رفتم که سرگرم بیعت کردن با مردم بود. چون من برای بیعت دست دراز کردم رسول خدا دست خود را کنار کشید و فرمود: با کسی که دیروز چنان کرده است؟ گوید، گفتم: ای رسول خدا دیگر چنان نخواهم کرد. فرمود: در این صورت بسیار خوب. و با او بیعت فرمود - بیعت او را پذیرفت.

ابوالخطاب

گوید فضل بن دکین از اسرائیل، از ثُوَیر ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم کسی از مردی از اصحاب پیامبر (ص) که او را ابوالخطاب می‌گفتند درباره نماز وتر پرسید و او پاسخ داد دوست می‌دارم نیمه شب نماز وتر بگزارم که خداوند در آن هنگام از آسمان هفتم به آسمان دنیا فرود می‌آید!؟ و می‌فرماید: آیا گنجه‌کاری پشیمان، آیا آمرزش خواهی، آیا دعاکننده‌ی هست؟ و چون سپیده می‌دمد به جای خویش فرامی‌رود.^۱

حَرِیز — ابو حَرِیز

گوید فضل بن دکین از قیس بن ربیع، از عثمان بن مغیره، از ابولیلی کندی ما را خبر داد که می‌گفته است * حریز یا ابوحریز که صاحب این خانه است برای من نقل کرد که در منی کنار پیامبر (ص) که سخنرانی می‌فرمود رسیدم و دست بر مهر نبوت ایشان نهادم چون پوست بزغاله بود!

رَسِیم

گوید عبدالله بن محمد بن ابی شیبه عَنَسِی، از گفتهٔ عبدالرحیم بن سلیمان رازی، از یحیی بن غسان، از ابن الرسیم، از پدرش رسیم ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رسیدیم و از ایشان دربارهٔ مصرف کردن آشامیدنی‌ها در ظرفها پرسیدیم. ما را از آن نهی فرمود. دوباره به حضورشان رفتیم و گفتیم: ای رسول خدا! سرزمین ما خشک و بی‌سبزه است. فرمود: «در هرچه می‌خواهید بیاشامید، هرکس می‌خواهد مشک آب خود را بر گناه ببندد».^۲

۱. ملاحظه می‌فرمایید که در این روایت و هم در روایت بعدی چه سادگی و صفایی نهفته است، برکنار از همه تعارف و قیدهای بعدی. با این همه خوانندگان گرامی توجه دارند که وقت فضیلت نماز وتر نزدیک سپیده دم است نه نیمه شب.
۲. این حدیث را در النهایه و لسان العرب و الفائق ندیدم و معنی و تناسب آن را نفهمیدم و لفظ به لفظ ترجمه شد راهنمایی

ابن سیلان

گوید عبدالله بن محمد بن ابی شیبه، از محمد بن حسن اسدی، از خالد طحان، از بیان، از قیس، از ابن سیلان ما را خبر داد که می گفته است * در محضر پیامبر (ص) بودم، آن حضرت سربه سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: بارخدایا پاک و منزهی و برایشان فتنه‌ها را گسیل می داری.

ابوطیبة

ستوربان پیامبر (ص) است.^۱

ابوسلمی

چوپان رسول خدا (ص) است.

گوید سلیمان بن عبدالرحمان دمشقی، از ولید بن مسلم، از گفته عبدالله بن علاء و ابن جابر ما را خبر دادند که آن دو می گفته‌اند ابوسلام اسود از گفته ابوسلمی چوپان رسول خدا نقل می کرده‌اند، که می گفته است * از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: «به به، گفتن کلمات لا اله الا الله و الله اکبر و الحمد لله و سبحان الله بسیار ارزنده و گران سنگ در میزان عمل است. همچنین هرگاه فرزند شایسته و نیکوکار مسلمانی بمیرد و او سوگ او را در راه خدا حساب کند».

ابن جابر در حدیث خود می گفته است ابوسلمی را در مسجد کوفه دیدم.

→

اهل فضل مایه سپاس خواهد بود.

۱. درباره نام و شغل ابوطیبه گوناگون سخن گفته شده است. برای آگاهی بیشتر می توان به استیعاب ابن عبدالبر، ج ۴، حاشیه ص ۱۱۸، الاصابه و الاصابه شماره ۶۸۲ متن، ص ۱۱۴، مراجعه کرد.

مردی از بنی تغلب

نیای مادری حرب بن هلال ثقفی بوده است.

گوید سعید بن منصور، از جریر بن عبدالحمید، از عطاء بن سائب، از حرب بن هلال ثقفی، از گفته پدر مادرش که مردی از بنی تغلب بوده است ما را خبر داد که می‌گفته است: «به حضور پیامبر (ص) رسیدم. احکام اسلامی را به من آموزش داد همه را جز موضوع جزیه و ده یک را فراموش کردم و پرسیدم حکم یک‌دهم چیست؟ فرمود: «پرداخت یک‌دهم بر عهده مسلمانان نیست فقط بر عهده مسیحیان و یهودیان است.»

گوید منظور از یک‌دهم جزیه است.

نیای طلحة بن مُصَرِّف ایامی

گوید یزید بن هارون، از عثمان بن مِقْسَم بُرّی، از لیث، از طلحة بن مُصَرِّف ایامی، از پدرش، از نیای خود ما را خبر داد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) را دیدم که سر خود را بدینگونه مسح کشید. یزید بن هارون با دو دست خود آن را به ما نشان می‌داد. نخست جلو سر خود را مسح کشید و دستهای خود را پشت سر خود کشید و تمام موهای بیخ گوش خود و زیر ریش خود را مسح کشید. گوید، یزید بن هارون گفت: من هم همان‌گونه انجام می‌دهم.»

ابومرَحَب

گوید محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از اسماعیل بن ابی خالد، از شعبی، از ابومرحب ما را خبر داد که می‌گفته است: «گویی به عبدالرحمان بن عوف می‌نگرم که نفر چهارمی بود که در مرقم مطهر پیامبر بود - به هنگام خاک سپاری پیکر شریف.»

واقدی سپس افزود که این حدیث و سخن در نظر ما شناخته شده نیست و خود ابومرحب هم ناشناخته است آنچه در نظر ما و پیش مردم شهر ما ثابت و درست است همان حدیثی است که مَعْمَرُ، از زُهری، از سعید بن مسیب برای من نقل کرد که چهارتن که

عده دار غسل و خاک سپاری حضرت ختمی مرتبت که سلام‌ها و درود و رحمت حق بر او باد عبارت بودند از علی و عباس و فضل و شقران که خدای همه‌شان را رحمت فرماید و از ایشان خشنود باد.

قیس بن حارث اسدی

او نیای قیس بن ربیع است.

گوید بکر بن عبدالرحمان، از عیسی بن مختار، از محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی، از حمیضة بن شمردل ما را خبر داد که قیس بن حارث اسدی می‌گفته است: «هنگامی که اسلام آورده است هشت زن به همسری داشته است و پیامبر (ص) او را فرمان داده تا چهارتن از آنان را برای خود نگهدارد.

فلتان بن عاصم جزمی

او دایی عاصم بن کلاب جرمی است.

عمرو بن أخوص

او پدر سلیمان بن عمرو است. مادر سلیمان أم جُنْدَب و از قبیله ازد است. او همان بانویی است که گفته سنگهایی که در رمی جمرات به کار برده می‌شود باید به اندازه سرانگشت باشد.^۱

نقادة اسدی

او پسر عبدالله بن خلف بن عمیره بن مُرّی بن سعد بن مالک بن مالک بن ثعلبة بن دودان بن

۱. با توجه به توضیح ابن منظور در لسان العرب ترجمه شد.

اسد است.

او روایت می‌کند که پیامبر (ص) او را پیش مردی فرستاده است تا ناقه‌یی از او برای خود بخواهد و آن مرد او را رد کرده و نپذیرفته است.

مُستورد بن شداد

ابن عمرو از خاندان محارب بن فِهر است.

گوید عبدالله بن نُمَیر و محمد بن عُبَید هر دو از اسماعیل بن ابی خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر دادند که می‌گفته است مُستورد که از خاندان فِهر است مرا گفت که شنیدم * رسول خدا (ص) می‌فرمود: «ارزش این جهان در برابر جهان دیگر همان اندازه است که یکی از شما انگشت خود را به دریا زند و بنگرد که انگشت او چه چیز برایش می‌آورد». محمد بن سعد می‌گوید، مستور از پیامبر (ص) احادیثی روایت کرده است. گوید محمد بن عمر واقدی می‌گفت * به روز رحلت رسول خدا (ص) مستورد پسر بیچه‌یی بوده است، او بعدها در کوفه ساکن شد و کوفیان از او روایت کرده‌اند.

محمد بن صفوان

از پیامبر (ص) روایت کرده است. از طریق شعبی هم حدیثی درباره‌ی خرگوش - لایب حلال بودن گوشت آن - از او نقل شده است.

محمد بن صَیْفی

از حضرت ختمی مرتبت حدیثی درباره‌ی عاشوراء روایت کرده است.

وَهَب بن خَنْبَش

از قبیله‌ی طی است.

مالک بن عبدالله خزاعی

حدیثی که او نقل کرده چنین است که گفته است: * پشت سر پیامبر (ص) نماز گزاردم و پشت سر هیچ امامی نماز نگزارده‌ام که از آن حضرت کوتاه‌تر نماز بگزارد. گوید عفان بن مسلم از عبدالواحد بن زیاد، از منصور بن حیان اسدی، از سلیمان بن بشر خزاعی، از گفته دایی خود مالک بن عبدالله خزاعی ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه رسول خدا به جنگ رفتیم و پشت سر هیچ امامی که برای مردم پیشنمازی کند نمازی کوتاه‌تر از نماز رسول خدا (ص) نگزارده‌ام.

ابوکامل اَحمَسی

نامش قیس و پسر عائد و از قبیله بجیله است. او روایت کرده و گفته است پیامبر (ص) را دیدم در حالی که سوار بر ناقه بود سخنرانی می‌فرمود و مردی حبشی لگام ناقه را گرفته بود.

عمرو بن خارجه

ابن منتفق اسدی.

صنابح بن اعسر

از تیره احمسی از قبیله بجیله است.

مالک بن عمیر

کنیه‌اش ابو صفوان است.

گوید یزید بن هارون و عمرو بن هشتم پدر قطن بن عمرو هردو، از شعبه، از سماک بن حرب ما را خبر دادند که می‌گفته است از ابوصفوان مالک بن عُمیر اسدی شنیدم که می‌گفت: * پیش از آن که رسول خدا (ص) هجرت فرماید به مکه رفتم و ایشان از من یک جفت شلوار خرید و بهای آن را بیشتر پرداخت فرمود.^۱

عُمَيْرُ ذَوْمَرَانَ

او نیای مجالد بن سعید همدانی است. او همان کسی است که پیامبر (ص) برای او نامه‌یی فرستادند. او ساکن کوفه بوده است.^۲

ابو جحیفَة سُوائی

نامش وهب و نام پدرش عبدالله و از قبیله سواة بن عامر بن صعصعه است. او از پیامبر (ص) حدیثهایی روایت کرده است.

محمد بن سعد می‌گوید از کسی شنیدم می‌گفت: * به هنگام رحلت رسول خدا (ص)، ابو جحیفه به بلوغ نرسیده بود ولی آن حضرت را دیده و از او حدیث شنیده است. ابو جحیفه در کوفه به روزگار حکومت بشر بن مروان بر آن شهر درگذشت.

طارق بن زیاد جَعْفی

گوید فضل بن دکین، از شریک، از سماک، از علقمة بن وائل، از طارق بن زیاد جَعْفی ما را خبر داد که می‌گفته است: * به پیامبر (ص) گفتم: ای رسول خدا! ما درخت خرما و تاک فراوان داریم آیا می‌توانیم افشره فراهم آوریم؟ فرمود: نه. گفتم: برای بیماران که با آن

۱. این حدیث را ابن اثیر در نهایه آورده است و در کلمه رَجُل ضبط کرده است.

۲. نامه حضرت حتمی مرتبت که به خط امیرالمؤمنین علی (ع) و از نامه‌های به نسبت مفصل است به شماره ۱۱۱ در مجموعه الوثائق با اسناد آن آمده است. ابوبکر هم برای عُمیر نامه نوشته که به شماره ۲۸۲ در همان کتاب ثبت است.

مداوا می‌کنیم، فرمود: خود آن درد و بیماری است.^۱
گوید عفان بن مسلم هم، از حماد بن سلمه با همین اسناد این حدیث را نقل کرده و گفته است که گوینده آن طارق بن شَوید است.

ابوالطفیل عامر بن واثله کنانی

محمد بن سعد می‌گوید از گفته ثابت بن ولید بن عبدالله بن جُمَیح مرا خبر دادند که می‌گفته است پدرم، از گفته خود ابوالطفیل برایم نقل کرد که می‌گفته است: «من هشت سال از زندگانی حضرت پیامبر (ص) را درک کرده‌ام و به سال جنگ احد زاییده شده‌ام.
محمد بن سعد می‌گوید: بدون تردید ابوالطفیل پیامبر (ص) را دیده و وصف کرده است.

الجُحْدَمَة

گوید محمد بن صَلْت گفت که منصور بن ابی الاسود، از ابوجناب، از ایاد، از جحدمه نقل می‌کرد که می‌گفته است: «خودم پیامبر (ص) را دیدم که برای نماز بیرون آمد و بر موهای سر ایشان نشان رنگ حنا بود.

یزید بن نعامة ضَبّی

گوید از گفته حاتم بن اسماعیل، از عمران بن مُسَلِّم، از سعید بن سلمان، از گفته خود یزید بن نعامة ضَبّی که محضر پیامبر (ص) را درک کرده است برای من نقل کردند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) فرمود: هرگاه مردی با مردی پیمان برادری - دوستی - می‌بندد از نام او و نام پدرش و اینکه از کدام تیره و خاندان است پرسد که این کار پیوند دوستی را استوارتر می‌سازد.^۲

۱. ظاهراً مقصود باده و مسکر بوده است نه افشره معمولی.

۲. این حدیث به شماره ۳۳۳ در جامع‌الصغیر سیوطی، چاپ دارالفکر بیروت آمده است و در پابریگ نوشته‌اند بخاری در

ابو خلاد

او اندکی افتخار مصاحبت داشته است.

گوید از گفته یحیی بن سعید بن ابان، از ابی فروة، از ابوخلاد که اندکی افتخار مصاحبت داشته است مرا خبر دادند که می‌گفته است: * رسول خدا فرموده است: «هرگاه مرد مومنی را دیدید که در این جهان پارسایی و کم‌گویی به او ارزانی شده است به او نزدیک شوید - دوستی ورزید - که حکمت هم به او القاء می‌شود»^۱

→

تاریخ و ترمذی در سنن آورده‌اند و حدیث ضعیفی است.

۱. این حدیث به شماره ۶۳۵ در جامع‌الصغیر سیوطی آمده است و در پابریگ نوشته‌اند ابن ماجه در سنن و ابونعیم در حلیة الاولیاء و بیهقی در شعب الایمان آن را از ابوخلاد و ابوهریره نقل کرده‌اند و حدیث ضعیفی است.

طبقه نخست کوفیانی که پس از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص) بوده‌اند و کسانی هستند که از ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و جز ایشان که خدای از آنان خشنود یاد روایت کرده‌اند

طارق بن شهاب

ابن عبد شمس بن سلمة بن هلال بن عوف بن جُشم بن تُقر بن عمرو بن لُوی بن رُهم بن معاویة بن اَسلم بن اَحْمَس بن غوث بن انمار بن بَجِیْلَة. بجیله نام مادر انمار است که دختر صعب بن سعد العشیره بوده است و فرزندزادگان او به نام همین بانو - بَجَلِی - معروف شده‌اند.

گوید یحیی بن عباد و سلیمان پدر داود طیالسی هردو، از گفته شعبه، از قیس بن مُسَلِم ما را خبر دادند که می‌گفته است از طارق بن شهاب شنیدم که می‌گفت * پیامبر (ص) را دیده‌ام و به روزگار خلافت ابوبکر به جهاد رفته و در جنگ شرکت کرده‌ام. یحیی بن عباد در حدیث خود افزوده است که طارق در چهل و چند جنگ و مأموریت جنگی شرکت کرده است.

محمد بن سعد می‌گوید رُوح بن عبادة با همین اسناد گفته است * در چهل و سه جنگ شرکت داشته است.

گوید طارق از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبدالله بن مسعود و خالد بن ولید و حذیفه بن الیمان و سلمان فارسی و ابوموسی اشعری و ابوسعید خُدری و از برادر خودش ابو عَزْرَة که از او بزرگتر بوده است روایت کرده است. و فراوان از سلمان یاد می‌کرده است.

قیس بن ابی حازم

نام ابو حازم عوف و پسر عبدالحارث بن عوف بن حُشیش بن هلال بن حارث بن رزاح بن کلب بن عمرو بن لوی و از قبیلهٔ احمس است.

قیس بن ابی حازم از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و خباب و خالد بن ولید و حذیفه و ابوهریره و عقبه بن عامر و جریر بن عبدالله و عدی بن عمیره و اسماء دختر ابوبکر روایت کرده و در جنگ قادسیه شرکت داشته است.

گوید عبدالله بن زبیر حُمَیدی، از سفیان بن عُیینة، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است از قیس شنیدم که می‌گفت * در جنگ قادسیه شرکت کرده است و می‌گفته است خالد بن ولید در حیره برای ما سخنرانی کرد و من هم میان سپاهیان بودم.

محمد بن سعد در این باره می‌گوید: منظور قیس این بوده که در آغاز حمله به سرزمین عراق و هنگامی که خالد بن ولید با مردم حیره صلح کرده است حضور داشته است و همه این مسائل را به قادسیه نسبت می‌دهند - بر همه این جنگها نام قادسیه گفته می‌شود.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از عمر بن ابی زائدة ما را خبر داد که می‌گفته است * قیس بن ابی حازم را دیدم که موهای خود را با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید وکیع بن جراح، از ابو خالد، از قیس بن ابی حازم ما را خبر داد که * وصیت کرده است او را از سوی پاهایش برهنه کنند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: قیس بن ابی حازم در پایان خلافت سلیمان بن عبدالمملک درگذشته است.

رافع بن ابی رافع طائی

او همان رافع پسر عمرو است. به پدرش ابن عمیره هم می‌گویند و او پسر جابر بن حارثة بن عمرو بن محضب بن حِزَمِیر بن لَبید بن سِنَسِیس بن معاویه بن جرول بن ثعل از قبیلهٔ طئی است. به رافع، رافع‌الخیر می‌گفته‌اند. او همراه عمرو عاص به هنگامی که پیامبر (ص) او را به جنگ

ذات السلاسل روانه فرموده بود در آن جنگ شرکت کرد و در همان جنگ با ابوبکر همنشینی داشته و از او روایت کرده است. رافع از آن جا به سرزمین قوم خود برگشته و پیامبر (ص) را ندیده است.

هنگامی که خالد بن ولید از عراق به شام می رفته است رافع راهنمایی او را برعهده داشته و او و سپاهش را از بیابان برده و درباره او چنین سروده شده است:

«پاداش رافع بر خدا باد، آنجا که راهنمایی را عهده دار شد و از بیابان خشک قُراقر به منطقه سُوی رهنمون شد، کویر بی آبی که هر افسرده دل به هنگام گذشتن از آن می گرید، و پیش از تو آدمیزاده‌یی دیده نشده است که آن را پیموده باشد»^۱.

رافع در سالهای پایانی زندگی خویش کارگزار قوم خود بوده است. طارق بن شهاب از او روایت کرده است.

سُوید بن غَفَلَة

ابن عَوْسَجَة بن عامر بن وداع بن معاویة بن حارث بن مالک بن عوف بن سعد بن عوف بن حریم بن جعفی بن سعد العشیرة از قبیله مذحج است.

او روزگار پیامبر (ص) را درک کرده و به منظور دیدار آن حضرت به مدینه آمده است و در آن هنگام رسول خدا (ص) رحلت فرموده بود، سُوید با ابوبکر و عمر و عثمان و علی همنشینی کرده است. در جنگ صفین همراه علی (ع) بوده است. از عبدالله بن مسعود حدیث شنیده و از عثمان چیزی نشنیده است، کنیه سُوید، ابوأمیة بوده است.

گوید فضل بن دکین و هشام پدر ولید طیالسی هردو از شریک، از عثمان ثقفی، از ابولیلی کنندی، از سُوید بن غفلة ما را خبر داد که می گفته است: «از سوی پیامبر (ص) جمع کننده زکات پیش ما آمد. من دست او را گرفتم و در فرمانی که برای او نوشته شده بود چنین خواندم که نباید گروههای جدا از یکدیگر دامها را یکجا جمع کند و نباید گروههای

۱. لله ذرّ رافع انی اهتدی

خفنا اذا ما سارها الجبس بکی

فَوَزَّ مِنْ قَرَاقِرِ الی سُوی

ما سارها قبلک من انس أری

یاقوت در معجم البلدان ذیل قراقر و سُوی این دو بیت را آورده است که ذیل کلمه قراقر تفاوتهای لفظی و تقدیم و تأخیر در مصراعها دیده می شود. با توجه به توضیح یاقوت ترجمه شد.

جمع شده را از یکدیگر پراکنده سازد. در همان حال مردی ماده شتر بزرگ و تنومندی را آورد که برای زکات بپذیرد، نپذیرفت. کس دیگری نافه دیگری را که از آن یکی کم ارزش تر بود آورد که آن را هم نپذیرفت و گفت: چگونه ممکن است آسمان بر من سایه افکند و زمین مرا بر خود تحمل کند که چون به حضور پیامبر (ص) برسم شتران گزیده شخص مسلمانی را به عنوان زکات گرفته باشم.^۱

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از ابراهیم بن عبدالاعلی، از شَؤید بن غَفَلَة ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن خطاب دست مرا گرفت و به من گفت: ای ابوامیه!^۲ گوید قاسم بن مالک مزنی، از نفاعه بن مسلم ما را خبر داد که می گفته است * شَؤید بن غفله را دیدم که نماز می گزارد و شب کلاه بر سر داشت.

گوید فضل بن دکین، از حنث بن حارث، از علی بن مدرک ما را خبر داد که می گفته است: * شَؤید بن غفله در نیمروز و شدت گرما اذان می گفت. حجاج که در آن هنگام در کلیسایی بود و صدای اذان او را شنیده بود گفت: این موذن را پیش من آورید. شَؤید بن غفله را آوردند. حجاج پرسید چه چیزی تو را در این گرمای سوزان نیمروز به نماز واداشته است؟ گفت: در همین ساعت همراه ابوبکر و عمر نماز گزارده ام. حجاج گفت: نه برای قوم خود اذان بگو و نه پیشنمازی ایشان را عهده دار باش.

ابوبکر بن عیاش این حدیث را از ابو حُصین از گفته شَؤید نقل کرده و افزوده است که با عثمان هم نماز می گزاردم. و حجاج به مأموران خود گفته است او را از اذان گفتن و پیشنمازی برکنار کنید.

گوید عفان بن مسلم از ابو عوانه، از گفته یکی از یارانش ما را خبر داد که می گفته است * شَؤید بن غفله به روزگار حجاج فراری و پوشیده بوده است و ظهر روز جمعه نماز جماعت می گزارده اند.

گوید فضل بن دکین، از حنث بن حارث بن لقیط ما را خبر داد که می گفته است * شَؤید بن غفله برای رفتن پیش همسری که از بنی اسد داشت از کنار ما در مسجد

۱. خوانندگان گرامی توجه دارند که در گرفتن زکات دستور پیامبر معظم (ص) این بود که دامهای گزیده و خوب را به عنوان زکات از پرداخت کنندگان نگیرند و با آنان مدارا و مهربانی کنند و برای آگاهی بیشتر باید به بحث زکات کتابهای مفصل فقه مراجعه کرد.

۲. صدازدن کسی با کتبه نشان احترام است. لابد شَؤید می خواسته است لطف عمر را به خود اظهار دارد.

می‌گذشت و در آن هنگام یکصد و بیست و هفت ساله بود. گاهی در نماز توان رکوع کردن داشت و گاه رکوع انجام نمی‌داد - نشسته نماز می‌خواند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از عروة بن عبدالله بن قُشَیر ما را خبر داد که * سوید بن غفلة، اَبِیْرُق بن مالک را در دو جامه کفن کرد.

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی، از لیث، از خثیمه ما را خبر داد که می‌گفته است * سوید بن غفلة وصیت کرد و گفت چون مُردم هیچ‌کس را خبر ندهید و در قبرم گنج و آجر و چوب به کار مبرید و هیچ زنی در تشییع جنازه‌ام حاضر نشود و مرا در چیز دیگری جز همین دو جامه‌ام کفن نکنید.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که * سوید بن غفلة در کوفه به سال هشتادویک یا هشتادودو در یکصد و بیست و هشت سالگی درگذشت.

أَسْوَدُ بْنُ يَزِيدَ

ابن قیس بن عبدالله بن مالک بن علقمة بن سلامان بن کهل بن بکر بن عوف بن نَخَع از قبیله مَذْحِج است و کنیه‌اش ابو عمرو و برادرزاده علقمة بن قیس و از او بزرگتر بوده است. می‌گوید: کابین مادر علقمة را پیش او برده و تسلیم او کرده است و پدر بزرگش آن را همراه او فرستاده است.

اسود بن یزید از ابوبکر صدیق روایت کرده است و همراه او حج بدون عمره گزارده است. اسود از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و معاذ بن جبل و سلمان و ابو موسی و عایشه روایت کرده است و از عثمان روایت نکرده است. او روایاتی را از معاذ بن جبل در یمن و پیش از آنکه هجرت کند به هنگامی که رسول خدا (ص) معاذ را به یمن فرستاده بود شنیده است.

گوید هشام پدر ولید طیالسی، از شعبه، از حکم ما را خبر داد که می‌گفته است * اسود همواره روزه دهر می‌گرفت - همواره و بسیار روزه می‌گرفت.

گوید عبیدالله بن موسی، از حسن بن صالح، از منصور، از یکی از یارانش ما را خبر داد که می‌گفته است * اسود در روزهای بسیار گرم که شتر نر چالاکت سرخ‌موی از گرما سرگشته و بی‌تاب می‌شد روزه می‌گرفت.

گوید وهب بن جریر، از دستوایی، از حماد، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است * اسود در روز بسیار گرم روزه می داشت تا آنجا که از گرما زبانش سیاه می شد.

گوید فضل بن دکین، از حنّس بن حارث، از ریاح نخعی ما را خبر داد که می گفته است * اسود در سفر هم روزه می گرفت، آن هم به روزهای بسیار گرم تا آنجا که رنگش دگرگون می شد و حال آنکه هریک از ما پیش از آنکه از مرکوب خود پیاده شود بارها آب می آشامید، البته در غیر ماه رمضان.

گوید فضل بن دکین، از حنّس بن حارث، از علی بن مدرک ما را خبر داد که * علقمه همواره به سوید می گفت چه اندازه این پیکر را شکنجه می دهی؟ پاسخ می داد برای او آسایش را می خواهم.

گوید فضل بن دکین، از حنّس بن حارث ما را خبر داد که می گفته است * اسود را دیدم که یکی از چشمهایش از صدمه روزه کور شده بود.

گوید فضل بن دکین، از حنّس بن حارث، از ریاح بن حارث نخعی ما را خبر داد که می گفته است * همراه اسود تا مکه سفر کردم همین که هنگام نماز فرا می رسید بر هر حال که بود فرو می آمد هر چند جای دشوار و سنگلاخ و هر چند دست شترش در حال بالارفتن از سربلندی یا پایین آمدن از سرایشی بود آن را به زمین می خواباند و منتظر نمی ماند و همان دم نماز می گزارد.

گوید وهب بن جریر، از دستوایی، از حماد، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است * هرگاه هنگام نماز فرا می رسید اسود شتر خود را می خواباند گرچه بر روی سنگ می بود. گوید فضل بن دکین، از ابواسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است * اسود هشتادبار حج یا عمره گزارده است.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هردو، از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر دادند که می گفته است * اسود از خانه خود احرام می بسته است و علقمه از جامه او استفاده می کرده است.

فضل بن دکین، از سفیان، از اشعث بن ابی شعشاء ما را خبر داد که می گفته است * اسود و عمرو بن میمون را دیدم که از کوفه تلبیه گفتند و محرم شدند.

گوید فضل بن دکین از حماد بن زید، از صعقب بن زهیر، از عبدالرحمان بن اسود ما را خبر داد که می گفته است * پدرش از کوفه احرام پوشیده و تلبیه گوی بیرون رفته است.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از ابوالجویریہ ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید را دیدم که از باجمیرا^۱ احرام بست و محرم شد.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است * اسود بن زید را دیدم که بر پالانی نشسته است و دور او حوله‌یی پیچیده‌اند به گونه‌یی که آن قطیفه تمام پالان را احاطه کرده بود. او را که محرم بود بر همان حال طواف دادیم. اسود گفت: این قطیفه را از من کنار مزید که من پیری فرتوتم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته شریک، از مغیره، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید گاهی از جَبَانَه عَزْرَم^۲ احرام می‌بست.

گوید مالک بن اسماعیل، از شریک، از جابر، از گفته پسر اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید گاهی شبانه وارد مکه می‌شد.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از زهیر، از جابر جعفی، از گفته عبدالرحمان پسر اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگز نشنیدم که پدرم به هنگام تلبیه گفتن از حج یا عمره نام ببرد و می‌گفت خدا نیت مرا می‌داند.

گوید فضل بن دکین، از ابوالاحوص، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید در کلمات تلبیه خود این جمله را هم می‌افزود که «لبیک غفار الذنوب».

گوید فضل بن دکین، از شریک، از اعمش، از خیثمه ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود در تلبیه خود این جمله را هم می‌افزود که «لبیک وحنانیک».

گوید یحیی بن عباد، از مالک بن مغول از محمد بن سوقه، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه اسود حج گزارده است، و چون هنگام نماز فرامی‌رسیده است اسود هر چند روی زمین سنگلاخ هم می‌بود شتر خود را می‌خواباند. گوید: اسود هفتاد و چند حج گزارده است.

گوید یحیی بن عباد، از مالک بن مغول ما را خبر داد که می‌گفته است از ابومعشر شنیدم که از گفته ابراهیم نقل می‌کرد که می‌گفته است: * اسود بن یزید بر جنازه توانگری که حج نگزارده بود نماز نمی‌گزارد.

۱. از سرزمین‌های منطقه موصل است. به معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۴، چاپ ۱۹۰۶ میلادی مراجعه شود.

۲. نام یکی از گورستانهای کوفه و نام منزلی نزدیک آن است. به معجم البلدان و منتهی الارب ذیل جبانه و عزرم مراجعه فرمایید.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از منصور، از ابراهیم و نیز از گفته اعمش از عماره ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: * میان قبیله نخع مردی توانگر به نام مقلاص بود که حج نگزارده بود و اسود می‌گفت اگر بمیرد بر جنازه‌اش نماز نخواهم گزارد.

گوید روح بن عباد، از شعبه، از سلیمان، از ابراهیم، از خود اسود ما را خبر داد که می‌گفته است: * به حج رفته است و عبدالله بن مسعود او را گفته است اگر عمر را دیدی سلام مرا به او برسان.

گوید روح بن عباد، از شعبه، از اشعث بن سلیم هم نقل می‌کند که * چون اسود به حج رفت عبدالله بن مسعود او را گفت، اگر عمر را دیدی سلامش برسان.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از ابو معشر ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بیشتر پیوسته به عمر و علقمه پیوسته به عبدالله بن مسعود بود و هر دو با یکدیگر دیدار می‌کردند و اختلافی نداشتند.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی و ابوالمنذر اسماعیل بن عمر همگان گفتند سفیان، از منصور، از ابراهیم، از خود اسود برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * در ماه رمضان هر دو شب یک ختم قرآن تلاوت می‌کرده است و فاصله میان نماز مغرب و عشا را می‌خوایده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: * اسود بن یزید هر شش شبانه روز یک قرآن تلاوت می‌کرده است.

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است از ابواسحاق شنیدم که از گفته عبدالرحمان بن یزید نقل می‌کرد که عایشه می‌گفته است: * در نظر من، کسی در عراق گرامی‌تر از اسود نیست.

گوید فضل بن دکین، از مندل، از عطاء بن سائب ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیش ابو عبدالرحمان سلمی بودم، اسود بن یزید آمد و درباره چیزی از او سؤال کرد. حاضران گفتند این اسود بن یزید است، ابو عبدالرحمان سلمی او را در آغوش کشید.

گوید عفان بن مسلم، از شعبه، از منصور ما را خبر داد که می‌گفته است از ابراهیم شنیدم که می‌گفت: * مادر اسود زمین‌گیر بوده است.

گوید ابو معاویه، از اعمش، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است: * علقمه با احترام اسود را صدا کرد و گفت: ای ابو عمرو! اسود گفت: لیبک - گوش به فرمانم. علقمه به

او گفت: هر دو دست تو فرخنده باد.

گوید فضل بن دکین، از یونس بن ابی اسحاق، از پدرش ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است: * شبهای مصعب - لابد جنگ مصعب با سپاه مختار یا سپاه عبدالملک مورد نظر است - من و اسود همراه عمرو بن حرث در شحنگان و پاسداران بودیم.

گوید حفص بن غیاث، از شیبانی، از عبدالرحمان پسر اسود، از خود اسود ما را خبر داد که می گفته است: * در حالی که طیلسان کلاه دار بر تن داشته سجده می کرده است و دستهایش درون آن یا درون جامه اش بوده است.

گوید همچنین حفص بن غیاث، از گفته حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است: * خودش اسود را دیده است که در طیلسان کلاه دار سجده می کرده است.^۱

گوید وکیع و محمد بن عبید هر دو، از گفته اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر دادند که می گفته است: * اسود بن یزید را دیدم که عمامه سیاه بر سر داشت.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از ابن ابی خالد ما را خبر داد که می گفته است: * اسود بن یزید را دیدم عمامه بر سر داشت و دنباله آن را از پشت سرش آویخته بود و همچنین او را دیدم که در حالی که دم پای بر پا داشت نماز می گزارد.

گوید فضل بن دکین، از شریک، از ابن ابی خالد ما را خبر داد که می گفته است: * اسود را دیدم و موهای سر و ریش خود را با رنگ زرد خضاب بسته بود.

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی، از حسن بن عبیدالله ما را خبر داد که می گفته است: * اسود موهای ریش خود را با رنگ زرد خضاب می بست.

گوید محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از منصور، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * اسود برای رفتن به نماز در حالی که شانه های خود را تکان می داد می دوید.

گوید حسن بن موسی، از ابو عوانه، از ابی بلج ما را خبر داد که می گفته است: * اسود بن یزید و عمرو بن میمون را دیدم که به یکدیگر رسیدند و یکدیگر را در آغوش کشیدند.

گوید مالک بن اسماعیل، از شریک، از یزید یعنی ابن ابی زیاد، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است: * اسود دستمال پاکیزه ای داشت که چون وضو می گرفت دست و روی خود را خشک می کرد.

۱. ظاهراً مقصود این است که ضرورتی ندارد در حال سجده دستها از جامه بیرون باشد و کف دست بر روی خاک قرار گیرد.

گوید عمرو بن هشام پدر قطن، از شعبه، از سلمه بن کهیل، از ابراهیم ما را خبر داد که می گفت: * در بیماری مرگ اسود از او مراقبت می کردم هرگاه از قراءت آسوده می شد دعا می کرد.

ابو قطن می گفت، شعبه می گفت که: * اسود سرمایه مردم کوفه است.

وکیع بن جراح و محمد بن عبدالله انصاری و عبدالوهاب بن عطاء همگی، از ابن عون، از ابراهیم، از گفته خود اسود بن یزید ما را خبر دادند که: * او نزدیک مرگ خود به مردی گفته است اگر توانستی مرا تلقین بدهی انجام بده تا سخن پایانی من لا اله الا الله باشد و در گور من آجر قرار مدهید. وکیع و محمد بن عبدالله انصاری می گفتند ابن عون در پی این حدیث می افزود که اسود گفته است در پی جنازه ام سخنی مگویید یا گفته است نوحه سرایی مکنید.

گوید محمد بن عمر واقدی، از قیس بن ربیع، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است: * اسود بن یزید در کوفه به سال هفتاد و پنج در گذشته است. محدثی مورد اعتماد و او را حدیثهای پسندیده و نیکو بوده است.

مسروق بن أجدع

أجدع همان عبدالرحمان بن مالک بن أمیه بن عبدالله بن مَر بن سلیمان بن معمر بن حارث بن سعد بن عبدالله بن وادعه بن عمرو بن عامر بن ناشح است که از قبیله همدان بوده است.

گوید هشام بن کلبی، از گفته پدرش نقل می کرد که: * أجدع شاعر بوده و چون پیش عمر بن خطاب آمده است عمر از او پرسیده است تو کیستی؟ گفته است: اجدع. عمر گفته است: همانا شیطان أجدع است^۱ تو عبدالرحمانی.

گوید فضل بن دکین از قیس، از جابر، از شعبی ما را خبر داد که می گفته است: * چون مسروق پیش عمر آمد، عمر پرسید تو کیستی؟ گفت: مسروق پسر أجدع. عمر گفته است أجدع شیطان است. تو مسروق پسر عبدالرحمانی. مسروق از آن پس در نامه ها می نوشت از مسروق پسر عبدالرحمان.

۱. أجدع به معنی بینی بریده است. صنفی پوری در منتهی الارب گفته است نام شیطان است، این منظور در لسان العرب همین روایت را از گفته خود مسروق آورده است.

گوید عثمان بن عمر، از شعبه، از ابراهیم بن محمد بن مُتَشِّر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * نام پدر مسروق أجدع بوده و عمر او را عبدالرحمان نام نهاده است.

گوید یزید بن هارون، از هشام دستوائی، از حماد، از ابوالضحی، از مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است: * پشت سر ابوبکر نماز گزاردم او به سوی راست و چپ خویش سلام داد و همین که سلام داد گویی بر سنگ سوزان نشسته است تا برخاست.^۱

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربی، از شیبانی، از ابوالضحی ما را خبر داد که می‌گفته است: * کنیه مسروق ابوامیه بوده است. محمد بن سعد می‌گوید این اشتباه است و خیال می‌کنم منظورش کنیه سُوید بن غنله بوده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از زکریاء، از شعبی ما را خبر داد که: * کنیه مسروق، ابوعایشه بوده است. محمد بن سعد می‌گوید، این سخن از سخن عبدالرحمان بن محمد محاربی صحیح‌تر است.

مسروق از عمر و علی و عبدالله بن مسعود و خباب بن ارت و اُبَی بن کعب و عبدالله بن عمرو، و عایشه و عبید بن عُمیر روایت کرده است و از عثمان چیزی روایت نکرده است. گوید محمد بن ربیعہ کلابی، از ابوحنیفه، از ابراهیم بن محمد بن متشر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * نقش انگشتری مسروق «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده است. گوید وکیع بن جراح و فضل بن دکین هردو، از اسرائیل، از ابواسحاق ما را خبر دادند که می‌گفته است: * مسروق درحالی که شب کلاه و پوستین آستین‌دار^۲ برتن داشت نماز می‌گزارد و دستهای خود را از آن بیرون نمی‌آورد.

گوید یحیی بن حماد از ابوعوانه، از سلیمان، از مسلم بن صُبَیح ما را خبر داد که می‌گفته است: * مسروق مردی بود که بر جلو سرش ضربه خورده بود و می‌گفته است اگر چنین نبود شاد نمی‌بودم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوشهاب، از اعمش، از مسلم، از خود مسروق ما را خبر داد که می‌گفته است: * بیماری و ضربه خوردگی بر جلو سر مسروق بوده و همواره می‌گفته است دوست ندارم که چنین نبودم شاید اگر این چنین نبود ناچار در پاره‌یی از این

۱. ابن اثیر در النهایه می‌گوید این حالت در تشهد اول نماز است و ظاهراً نشان‌دهنده شتاب در برخاستن است.

۲. در متن واژه مساتق است که جمع مستقه و به معنی پوستین آستین‌دار و از ریشه مشتة فارسی و معرب است. لطفاً به جوالینی المعرب، چاپ احمد محمد شاکر، مصر، ۱۳۶۰ ق، ص ۳۰۸ مراجعه شود.

سپاهها شرکت می‌داشتم. گوید، ابوشهاب هم گفته است گمان می‌کنم منظورش یکی از سپاهها بوده است.

گوید هشام بن محمد بن سائب کلبی، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * مسروق بن اجدع خود و سه برادرش در جنگ قادسیه شرکت کردند. نام برادرانش عبدالله و ابوبکر و منتشر و پدرشان اجدع بوده است. آن سه تن در قادسیه کشته شدند و مسروق چنان زخمی شد که دستش شل و جلو سرش آسیب‌دیده شد.

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو، از زید بن ابی‌انیس، از عمرو بن مرقه، از شعبی ما را خبر داد که: * چون به مسروق می‌گفتند چرا از یاری دادن علی و شرکت در جنگهای او سستی و خودداری کردی، و او در هیچ‌یک از جنگهای او همراهی نکرده بود، و چون می‌خواست پاسخ ایشان را با ستیز بدهد می‌گفت شما را به خدا سوگند می‌دهم اگر در آن هنگام که گروهی از شما برای گروه دیگر صف می‌کشند و سلاح بر یکدیگر به کار می‌برند و یکدیگر را می‌کشند، درحالی که خود ببینید دری از آسمان گشوده شود و فرشته‌یی فرود آید و چون میان دو صف برسد بگوید «ای کسانی که گرویده‌اید اموال خود را به ناحق میان خود تصرف مکنید مگر در بازرگانی که به رضایت شما باشد و خویشان را مکشید که خدای بر شما مهربان است» (آیه ۲۹ سوره چهارم). این سخن شما را از درگیری با یکدیگر باز نمی‌دارد؟ می‌گفتند: آری. مسروق می‌گفت: به خدا سوگند که آن در از آسمان گشوده شده است و فرشته‌یی بزرگوار آن را بر زبان پیامبر شما که درود و سلام خدا بر او باد ابلاغ کرده است و آن آیه در قرآنها ثبت است و از محکّمات است و چیزی آنرا نسخ نکرده است.^۱

گوید عبدالله بن ادریس ما را خبر داد و گفت از مطرف شنیدم که از گفته‌ی عامر نقل می‌کرد که می‌گفته است مسروق به من گفت: * اگر چنان بینی که دو گروه از مؤمنان برای

۱. به راستی جای شگفتی است که این بندگان خدا بدینگونه بی‌پروا در باره آیات قرآن کریم اظهار نظر می‌کنند و مردم را از باری دادن حق باز می‌دارند و لابد بر خود می‌بالند که حق را استنطاق کرده‌اند. آیه‌یی که مسروق به آن بی‌پروا استناد جسته است درباره خودکشی یا کشتن دیگری به غیر حق است. به تفسیر کشاف زمخشری و روح‌البیان بروسوی مراجعه شود. وانگهی کسی نبوده است که به جناب مسروق! بگوید آیه نهم سوره حجرات که به اتفاق مدنی است درباره جنگ میان مؤمنان تکلیف را روشن کرده است که می‌فرماید: «با گروهی که ستمگر است چندان جنگ کنید تا به سوی فرمان خدا برگردد» لابد این بندگان خدا در ستمگری معاویه و خوارج و دیگران تردید داشته‌اند. با آنکه قرار بر نقد و بررسی نیست ولی این مقدار تذکر لازم است که خوانندگان گرامی توجه فرمایند.

جنگ در برابر یکدیگر صف بکشند و آسمان گشوده شود و فرشته‌یی همان آیه را ندا دهد، آیا از آن کار دست برمی‌دارند؟ گفتم: آری مگر اینکه سنگهای ناشنوایی باشند. گفت: برگزیده خدا از اهل آسمان آن را بر برگزیده خدا از اهل زمین نازل فرموده است و دست بر نمی‌دارند و حال آنکه اگر نادیده به آن ایمان آورند برای ایشان بهتر است که با معاینه به آن ایمان آورند.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از عاصم ما را خبر داد که می‌گفته است: * گفته‌اند که مسروق بن اجدع در جنگ صفین آمد و میان دو صف ایستاد و گفت: ای مردم خاموش باشید. و سپس گفت: آیا اگر ببینید که منادی از آسمان شما را ندا دهد و سخنش را بشنوید و خودش را ببینید که بگوید خداوند شما را از این کار بازمی‌دارد آیا از او اطاعت خواهید کرد؟ گفتند: آری. گفت: به خدا سوگند که جبریل این موضوع را بر محمد (ص) نازل کرده است و همواره نظیر این را می‌آورد و همان آیه را خواند و سپس میان مردم تکاپویی کرد و رفت.

گوید فضل بن دکین از مالک بن مغول، از ابوالسفر، از مَرّه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچ زنی همدانی پسری چون مسروق نزاده است.

گوید ابوولید هشام طیالسی و عثمان بن مسلم هردو، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر دادند که: * مسروق حج گزارد و در سفر حج فقط در حال سجده و چهره بر خاک نهاده می‌خواهد.

گوید عُبَیدة بن حُمَید، از ابوالحارث یحیی بن عبدالله جابر، از حبال بن رُقَیدة، از مسروق بن اجدع ما را خبر داد که می‌گفته است: * به حضور ام‌المؤمنین عایشه رفتیم. گفت: برای این دو پسر شربت عسل بیاورید. سپس به ما گفت: آن را بچشید اگر کم عسل است عسل بر آن بيفزایید، اگر خودم روزه نمی‌بودم آن را می‌چشیدم. گوید، گفتیم: ای مادر مؤمنان ما هم روزه‌ایم. گفت: این روزه شما چگونه و به چه نیت است؟ گفتیم: امروز را روزه گرفتیم اگر از ماه رمضان باشد که آن را انجام داده‌ایم و اگر رمضان نباشد روزه مستحبی خواهد بود. عایشه گفت: روزه روزه مردم و فطر فطر مردم و قربانی قربانی مردم است. من تمام این ماه را پیوسته روزه گرفته‌ام که به رمضان متصل شود.

۱- یعنی یوم‌الشک بوده و نمی‌دانسته‌اند از شعبان است یا از رمضان.

گوید حجاج بن محمد ما را خبر داد و گفت یونس بن ابی اسحاق، از پدرش برای من نقل کرد که می‌گفته است: * روزی مسروق برای عیال خود هیچ چیزی نداشت. همسرش قمیر پیش او آمد و به او گفت: ای ابو عایشه برای نان خورهای تو هیچ چیزی وجود ندارد. گوید، مسروق لبخند زد و گفت: به خدا سوگند که خداوند خود برای آنان روزی خواهد رساند.

گوید یزید بن هارون، از گفته شعبه، از ابراهیم بن محمد بن منتشر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * خالد بن اسید^۱ برای مسروق بن أجدع سی هزار درهم فرستاد. از پذیرفتن آن خودداری کرد. ما او را گفتیم خوب است پذیری و با آن پیوند خویشاوندان بی‌نوا را مراعات کنی یا صدقه بدهی و کارهای خیر دیگر انجام دهی و او همچنان از پذیرش آن خودداری کرد.

گوید مسلم بن ابراهیم، از قره بن خالد، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: * هرگاه مسروق به سفر دریایی - گذر از رودخانه‌ها - می‌رفت خشت خامی با خود برمی‌داشت که در زورق بر آن سجده کند.^۲

گوید قبیصة بن عقبه، از سفیان، از جابر، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است: * مسروق کفاره سوگند خود را پنجاه درهم پرداخت.

گوید فضل بن دکین و محمد بن عبدالله اسدی هر دو، از سفیان، از علی بن اقمز ما را خبر دادند که می‌گفته است: * مسروق در ماه رمضان پیشنماز ما بود و سوره عنکبوت را در یک رکعت تلاوت می‌کرد.

گوید محمد بن عبدالله اسدی و موسی بن مسعود نهدی هر دو از سفیان، از اعمش، از ابوالضحی ما را خبر دادند که می‌گفته است: * از مسروق درباره یک بیت شعر پرسیدند. گفت: خوش نمی‌دارم در کارنامه خود شعر پیدا کنم.

گوید عفان بن مسلم، از ابو عوانة، از مغیره، از عامر ما را خبر دادند که: * مردی کنار مسروق می‌نشست که چهره‌اش آشنا بود و نامش را نمی‌دانستند. آن مرد از پی مسروق

۱. خالد بن اسید اموی از خاندان اموی است که شرح حال او در اسدالغابه و الاصابه آمده است و پیش از فتح مکه درگذشته است. گمان می‌کنم عبدالله بن خالد بن اسید درست باشد که دو بار یک بار از سال ۲۶ تا ۳۵ به روزگار عثمان و بار دیگر به روزگار معاویه از سال ۴۴ تا ۴۵ حاکم مکه بوده است.

۲. این روایت درخور توجه است که سجده بر خاک را مقدم بر سجده کردن بر چیزهای دیگر می‌دانسته‌اند.